

متن پرسش

جناب طاهرزاده سلام: اولین بار اسم شما و مطالبتون رو در نشریه فرهنگ عمومی دیدم. مطالبتون عمیق بود. هفت ماهی است که کتابهای شما رو تهیه کردم. دو ماهی است که فهمیدم سایت دارید. جزواتی که نداشتم رو دانلود کردم. چند روزی است که از مطالب سایتتون خصوصا سخنرانی تون در خصوص چیستی، راز پایداری و استحاله انقلاب رو گوش کردم. به مباحث متعددی اشاره کردید از جمله سروش، خط فکریش، قوچانی، مهرنامه، آوینی، دغدغتون در خصوص فقدان تفکر، هم‌جهت نبودن دست و زبان‌ها، تلاش برای ادراک حقیقت و نه تراشیدن استدلال برای اون و ... هم‌ذات پنداری عجیبی با مباحثتون داشتم، اما غرضم از این وجیزه گفتن این مطالب نبود بلکه این بود که براتون بگم چرا با شما هم ذات پنداری دارم تا در راهی که درپیش گرفتید ثابت قدم تر باشید و بدونید حرف شما میتونه مخاطب خودش رو ولو در یک روستای دور افتاده (خودم) پیدا کنه. جناب طاهرزاده، من در یک روستا زاده شدم، علائق مذهبی داشتم، عضو بسیج بودم، از وابستگان شهدا بودم، امام خامنه ای رو می‌پرستیدم، تا اینکه دانشگاه رفتم. به دلیل حس کنجکاوی که داشتم به مباحث سیاسی علاقمند بودم اما شناختی به مبانی و ریشه‌ها و خط فکری‌ها نداشتم و صرفا شناختم یک شناخت سطحی در حد اسم از احزاب بود. اما ظرف دو سال با مطالعه نشریات اصلاح طلبان از جمله شهروند امروز با مدیریت محمد قوچانی، اعتماد ملی، دنبال کردن مطالب تئوریک، آشنایی با سروش و کتابهاش، نهایتا مسحور دلبری‌های کلامی سروش شدم. به نسبت حقیقت رسیده بودم. و از سروش به شبستری، ملکیان، و سایر ایدولوگ‌های جریان استحاله رسیدم. و در یک برهه‌ی زمانی دو ساله، زیربنای اعتقادیم نسبت به انقلاب، ولایت فقیه، و خیلی امور دیگه سست شد و به طور کلی جهان‌بینی و معرفت‌شناسیم و هستی‌شناسیم دگرگون شد. امروز که نگاه می‌کنم می‌بینم فردی کاملا مغایر خط امام، انقلاب، و شهدا بودم اما اون روزها کاملا با اعتقاد کامل و نه از روی بازیگری، تمام این‌ها را با شبهاتی که از طریق رسانه‌های مزبور به ذهنم وارد شده بود زیر سوال می‌بردم، ولایت فقیه رو دیکتاتوری می‌خواندم، انقلاب رو بیهوده می‌دونستم، حزب‌اللهی را دگم می‌دونستم، اهل انگ‌زدن بودم، کلا با مفاهیم انقلابی درگیر بودم، شعارهایی نظیر دموکراسی، حقوق بشر، و ... باور کرده بودم. بحث می‌کردم، جدل می‌کردم، مخالفتم با احمدی نژاد از منظر روشنفکران بود نه از منظر انقلاب اسلامی. درهرصورت به شدت و علی‌رغم اینکه در دور اول، رای به احمدی نژاد دادم ناراحت بودم چون هنوز تغییر نکرده بودم و در دام دانه روشنفکران بودم. این موضوع امتداد پیدا کرد تا فتنه ۸۸. در ایام انتخابات برای میر حسین تبلیغ می‌کردم. به ایشون رای دادم. با خیلی‌ها بحث می‌کردم و با هیچ

استدلال عقلی راضی نمی شدم. به تقلب باور داشتم. اما و اما و اما یک روز حسب اتفاق واقعه عجیبی برام رخ داد و این شد نقطه عطفی برای زندگی من و باعث شد از منجلاب روشنفکری که توش رفته بودم بیرون بیام اما نه با استدلال بلکه با اداراک یک حقیقت مطلق. ماجرا از این قرار بود که یک مستند به نام The Arrivals که در رابطه با فراماسونری بود به دستم رسید. صرف نظر از اینکه بخواهم به فراماسونری تا حدی که این مستند بهش پرداخته بود بهش بها بدم یا نه اما آخرین قسمت این مستند باعث تحولی عظیم از جنس یک انقلاب در من شد تا حدی که در لحظه ای فکر کردم گمشده ام رو پیدا کردم و این همون چیزی بود که من گمش کرده بودم و این حرف چیزی نبود جز اینکه این دنیا قرار است به منجی به نام مهدی (عج) منجر شود. این دنیا غایتی دارد و مبنایی. پس نباید وضع موجود که دوره حاکمیت تمدن غرب و ظهور حاکمیت نفس اماره است رو به رسمیت بشناسم. ظهور امام زمان (عج) را می دانستم اما هیچ وقت به نسبتی که با این دنیا، خودم، انقلاب، تمدن غرب و کارکردی که می تونه داشته باشه فکر نکرده بودم اما این مستند صرفا همان جرفه اعتقاد به منجی رو در من با بیانی هنری و نه استدلالی بیدار کرد و باعث حرکتی شد تا هر چی بیشتر گرد و غبار تعصبات و مفاهیم و اندوخته و پیش فرضها رو از روی گوهر حقیقت که در اون لحظه برام بیشتر یک حس شکل نگرفته بود رو کنار بزنم اما نمی دونم شاید خداوند و ولی عصر ارواحنا فداه به خاطر اینکه با خودم صادق بودم شهید سید مرتضی آوینی رو سر راهم گذاشت. کسی که جنس حرفاش دیگه از جنس استدلال نبود اما در عین حال بود. قرآن و آیاتش در کلام اون شهید برام رنگ دیگری پیدا کرده بود. مطالبش دیگه از فیلتر عقلم عبور نمی کرد تا من تجزیه و تحلیل کنم تا نفی شون کنم. انگار داشت رو یک موج دیگه با من صحبت می کرد. نمی دونم شاید بشه اسمش رو زبان فطرت گذاشت. به هر حال هرچی که بود تمام حجاب های تعصب داشت یکی یکی فرو می ریخت و حقیقت آهسته آهسته برام بیشتر رخ عیان می کرد. کاری که اگر ساعت ها سعی می کردید در قالب استدلال انجام بدید من باهاش مواجهه می کردم. کتاب مبانی نظری تمدن غربش رو که خوندم اون احساس خام که داشتم داشت آرام آرام شکل می گرفت و تمام مفروضات من نسبت به خودم، انقلاب، تمدن غرب، نسبت اینها با هم جایگاه انقلاب و علت این همه گرفتاریهاش برام به هم ریخت. با مطالعه کتب دیگر شهید این خط فکری تقویت شد. علت هجمه به این انقلاب از جانب روشنفکران رو با حلزونهای خانه به دوش فهمیدم. آسیب های پیش روی انقلاب رو درک کردم که این انقلاب ممکن است از کجا ضربه بخورد و توسط چه خط فکری. دیگه اظهار نظرهای سطحی سیاسی برام جذاب نبود و همه مسائل و پدیده های اجتماعی فرهنگی اقتصادی سیاسی رو از منظر انقلاب تفسیر می کردم. امام رو با کتاب حیات باطنی شناختم، کلام امام و افق نظری امام برام خیلی روشن شد. وقتی که می گفت خرمشهر را خدا آزاد کرد یعنی چی. آمریکا شیطان بزرگ است یعنی چی، دیگه همه چی رو از دریچه مادیت نمی سنجیدیم و منافع ملی که قبلا ازش تعریفی صرفا مادی داشتم کنار گذاشتم. راز و رمز پیروزی در دفاع مقدس رو فهمیدم. فتح خون برای من جایگاه کربلا و نسبتش با انسان رو برام نشون

داد که آری قافله کربلا هنوز در زمان سفر می کند و فریاد هل من ناصر آن امام عشق هنوز به قوت خود باقی است. فهمیدم کربلا نه یک شهر یا یک واقعه بلکه یه افق فکری است که نمی گذاره شما به ورطه پوچی و نیهیلیسم برسید. فهمیدم کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا یعنی چی. دیگه عزاداری ها و محرم برام رنگ یک عادت مذهبی نداشت بلکه ریشه در یک حقیقت قدسی داشت. محرم اون سال برام با تمام محرم هایی که تجربه کردم متفاوت بود تا حدی که هر سال با خودم عهد بستم در دهه اول محرم کتاب فتح خون رو بخونم. خلاصه فهمیدم عیب کارم کجاست. یک حالت بی قراری عجیبی در من به وجود اومده بود. به تمام گذشته خودم کافر شدم و با آوینی زندگی کردم. در یک کلام آوینی رو زیست کردم. شاید علتش همون تجربه های مشابهی بود که ایشون در قبل انقلاب داشتند که در واقع من هم داشتم. و ایشون به بهترین وجه ممکن در قالب کلمات بیان کرده بودند در جایی که می گفتند (دارم از یک راه طی شده حرف می زنم) ... (تظاهر به دانایی هیچ وقت جای دانایی رو نمی گیره). و همه اینها در حالی بود که کتب شهید مطهری علی رغم خوب بودنش هیچ وقت نمیتونست من رو از این منجلاب بیرون بکشه. آوینی برای من شده بود یک متر و معیار که به هر مسئله ای می زدم جواب می داد. انگار آوینی شده بود زبان غیب. یک واسطه برای گفتن اسرارِ مگو در قالب کلمات. داشت رازهای عالم رو فاش گویی می کرد. والا بیان مثل اینکه رازهایی در این جهان است که جز با خون فاش نمی شود رو چطور باید تفسیر کرد. اما آوینی مامور شده بود رشحاتی از این رازها رو در کالبد کلام و جسم نحیف کلمات بیاره. و چقدر هنرمندانه این کار رو کرد. و شاید به خاطر همون فاش گویی هایی که از عالم داشت با شهد شهادت مجبور به سکوت شد و چه زیبا بود آن اجبار و این سکوت. به همین خاطر تکلیف خودم رو فهمیدم. شروع کردم به مطالعه بیشتر. با داوری، زرناس، شما، خسروپناه و بسیاری دیگر از اندیشمندان، آشنا شدم و علت مخالفت ها با این بزرگوران از جمله از سوی سروش برام بیشتر تبیین شد. کانه اغراض و اهداف اظهار نظرها برام زودتر از خود کلامشون آشکار می شد و اینکه این جریان استحاله از چی ناراحت هستند. راز توجه رهبری به علوم انسانی رو فهمیدم. و اینکه چرا مجلات روشنفکری در این هجوم وسیع منتشر می شوند و با شما هم کلام میشم که این مجلات چه بلاهایی سر مخاطبان خودشون میارن و اونها رو به ورطه بی عملی و تن به وضع موجود دادن می کشند. لاجرم چون این انقلاب مخالف وضع موجود است پس به طور طبیعی باهاش مخالفت خواهند کرد که نهایتاً این مخالفت ها در زمینه های فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی ظهور پیدا میکنه. آقای طاهر زاده علی رغم اینکه کتب آنها را با رویکردی منتقدی نگاه و مطالعه می کنم، دیگه به دام اونها نمی افتم چراکه در حصن حصین آوینی هستم که من رو به ترسیم دو جبهه ی حق و باطل می برد. دست به قلم شدم و برای این منظور مطالعه ام را زیاد کردم و امروز هم وقتی با مخالفین گاهی بحث می کنم می بینم اونها دارن همان حرفهایی رو میزنن که خودم یک روزی همون حرف ها رو شدیدتر هم می گفتم. دقیقاً همون جنس استدلال ها، همون ایرادات، همون تعصبات، و همون دام روشنفکری و درعین حال دلم برایشون می سوزه. اما جناب طاهرزاده نمی دونم دیگه چرا هرچقدر که

مطالعه می‌کنم احساس می‌کنم جان مطلب همان بوده که آوینی گفته و بقیه‌ی مطالب، توضیح و شرح همان مفاهیم است که به قول معروف اگر در خانه کس است یک حرف بس است. همه اینها رو گفتم تا بهتون بگم استاد! از کلام شما بهره می‌برم و کتب شما رو با جان می‌خوانم. دغدغه‌هایتان را از عمق وجود حس می‌کنم. اما ازتون تمنا دارم شما که مخاطبی دارید، از آوینی غافل نشید و سعی کنید ایشون رو بیشتر به جوان‌ها بشناسانید، چراکه احساس می‌کنم بلا تشبیه، آوینی در مقایسه با مطهری و یا هر بزرگوار دیگر، مثل امام حسین «علیه‌السلام» و سایر ائمه رو داره که کشتی آوینی ما رو زودتر به ساحل نجات رهنمون میشه. اگر دقت بکنید آوینی داره از اون مهجوریتِ زمان خودش خارج می‌شه و افراد زیادی رو دارم می‌بینم که به واسطه‌ی آشنایی با این شهید متحول شدند. و همین موضوع باعث شده تا جریان مقابل درصدد بر بیاد تا آوینی رو در وهله‌ی اول انکار کنه و چون دید همیشه و آوینی داره تکثیر میشه، در صدد براومدنند تا اون رو تحریف کنند. همون بلایی که می‌خواند علیه خط امام بیارن، و به اسم امام علیه خط امام شورش کنند. نمونه‌اش مناظره جناب یامین پور با امید روحانی در برنامه‌ی ۲۰ فروردین شبکه سه برنامه هفت پیرامون مرتضی آوینی. یا برنامه صد و هشتاد درجه‌ی شبکه افق با آقای امید روحانی و مهدی نصیری. و در این برهه حساس وظیفه امثال حضرتعالی که تریبونی دارید سنگین تر است تا از تحریف این شهید جلوگیری شود چراکه آوینی برای مباحث کلان حضرتعالی حکم مقدمه را دارد کما این که این وجیزه‌ی امروز من به شما، محصول تحولی است که از قبل آوینی دارم و إلاّ شما در گوشه‌ای از اصفهان داشتید کار خود می‌کردید و من هم کار خودم. و هنر آوینی همین بود که از قبل جریان شبه روشنفکری افراد را بیرون می‌کشید و إلاّ کسانی که دائماً ما را تصدیق کنند و فکر کار فرهنگی باشند اما ندانند محل نزاع کجاست، به قول شما مخاطب اون کتابتون می‌شوند با عنوان «آن‌گاه که فعالیت‌های فرهنگی پوچ می‌شوند» لذا تا طرف جایگاه خودش رو در دنیا، جایگاه این انقلاب را در دنیا، نسبتش با تمدن غرب و ... رو شناسه این انتظار که مباحث کلان نتیجه دهد بسیار بعید خواهد بود. پس علیکم به آوینی. با سپاس مجدد

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: همان‌طور که در جواب سؤال شماره‌ی ۱۵۵۵۵ تحت عنوان «آوینی؛ بزرگ‌راه به معنا آوردن رهنمودهای امام خامنه‌ای» عرضه شد: تعجب نباید کرد که هنوز تفکر مناسب آن تاریخ، ظهور نکرده است تا آوینی را در زمره‌ی متفکرترین انسان‌ها بدانیم. اگر هایدگر معلم بزرگ سؤال از متافیزیک است، که هست؛ و اگر فردید متذکر رجوع از تفکر متافیزیکی به تفکر اسلامی تشیع ایرانی است، در تاریخی که حضرت روح الله خمینی «رضوان‌الله تعالی علیه» ظهور داد؛ شخصیت آوینی تجسم بزرگ عبور از متافیزیک به سوی حقیقت قدسی ما می‌باشد. در ضمن خوب است که نیم‌نگاهی به جواب سؤال‌های ۳۷۳۹ و ۶۱۵۵ و ۶۲۵۱ و ۱۱۷۱۷ و ۷۲۹۲ و ۱۴۱۲۵ بیندازید. انتظار بنده آن است که کاربران محترم با دقت هرچه بیشتر، متن نوشتاری فوق را دنبال بفرمایند.

